

● اسطوره الگوی ایرانی تریستان و ایزوت / دکتر جلال ستاری

اسطوره‌الگوی ایرانی تريستان و ايزوت

جلال سناری

به یاد استاد پرویز ناتل خانلری

۳۳

افسانه دلکش تريستان و ايزوت که در قرن ۱۲ ميلادی، اسطوره شور عشق و رمز و راز و فسونگری و اعجاز شيفتگی در ادب غرب شد، يعنی اسطوره عشق مقدر و محتومی که به مرگ رهنمون است و در نهايت عشق (Eros) و مرگ (Thanatos) را به هم می‌تند، در ايران نيز شناخته است، چون ترجمه زيبا و شيوای روايتی متاخر از آن، به قلم شادروان پرويز ناتل خانلری به زبان فارسی منتشر شده است.^۱

قصه ما در اين جا، شرح خصائص اسطوره‌ای رمان عاشقانه تريستان و ايزوت نيست، بلکه همانگونه که از عنوان مقاله پيدا است، سخن درباره اين مسأله است که رمان سلتی تريستان و ايزوت تا چه اندازه به منظومه ويس و رامین که به زعم بعضی، الگوی آن رمان به شمار است، و امدا ر است، چون اين تصور يا نظریه، خود، به صورت اسطوره درآمده است.

فخرالدین اسعد گرگانی ويس و رامین را در حدود سال ۴۴۶ هجری (قرن ۱۱ میلادی) درست یک قرن پیش از منظومه برول (Béroul) - در حدود سال ۱۱۵۰ میلادی، معادل ۵۴۵ ه.ق. - از روی متن پهلوی به نظم درآورده است و گفتنی است که از آغاز بررسی‌های روایات مختلف منظوم و منثور تريستان و ايزوت در غرب، بعضی خاورشناسان و ادیبان آن دیار، میان آن داستان و داستان

۱. ژرف بدیه، تريستان و ايزوت، ترجمه پرويز ناتل خانلری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳، چاپ سزم.

ویس و رامین همانندی‌های فراوان یافته و گاه پنداشته‌اند که بین‌شان ارتباطی هست، و سخن ما درباره همین نکته است.

در واقع «مشابهت میان این دو داستان انکارناپذیر نیست. طرح اصلی داستان در هر دو منظومه یکیست. شاهی سالخورده‌ست و خویشاوندی جوان و دلیر دارد که در ویس و رامین، برادر شاه و در منظومه تریستان، خواهرزاده اوست. شاه با دلبری جوان، پیوند زناشویی می‌بندد. اما عروس و پهلوان، دل به یکدیگر داده‌اند. دنباله داستان در هر دو منظومه، بیان رنج‌های است که این دو دل‌داده در عشق برده‌اند. وصل‌های نهانی و فراق‌های پیاپی و غیرت شاه و قصد سیاست عاشقان و گریز ایشان در دو داستان به هم مانند‌ست. بعضی از کسان دیگری را که در این دو داستان شرکت دارند نیز با هم می‌توان سنجید از آن جمله دایه ویس با خدمتگار و ندیم ایزوت، و ایزوت سپیددست که هنگام بحران دو دل‌داده در بر تانی، به عقد تریستان در می‌آید با گل که در گوراب با رامین عروسی می‌کند، بی‌شبهت نیستند. مجلس سوگند خوردن ایزوت با آهن تفته نیز به مجلسی شبیه است که شاه می‌آراید تا ویس را به آتش سوگند بدهد»^۱.

به سبب این همانندی‌ها، نخستین کسی که تریستان و ایزوت را با ویس و رامین سنجید و چنین نتیجه گرفت که داستان ایرانی، الگوی اصلی منظومه تریستان بوده است (۱۹۱۱)، دانشمند آلمانی R. Zenker است^۲. و بعضی محققان، نظریه او را پذیرفتند^۳.

ولادیمیر مینورسکی که در سالهای ۱۹۴۷ و ۱۹۵۴ مقالاتی درباره ویس و رامین انتشار داد و ثابت کرد که «منظومه مسلماً مربوط به آداب و رسوم و روایات پارتی است»، چون «در حقیقت، اوضاع کلی و خاصه جغرافیایی، آنچنان که در ویس و رامین توصیف شده، با هیچ‌یک از ادوار تاریخ چند هزار ساله ایران جز دوره حکومت پارتها هنگام فرمانروایی سلسله اشکانی^۴ سازگار نیست»، نخست معتقد بود که منظومه فخرالدین اسعد گرگانی، «به ابهام یادآور داستان تریستان و ایزوت و مارک شاه و برانزین است»، اما پس از مطالعه مقاله‌ای به قلم دانشمندی آلمانی در باب مایه و طرح اصلی تریستان و ایزوت، در تکمیل نظر پیشین خویش اظهار داشت: «از همه شباهت‌های اساسی و کلی که در کیفیت داستان هست، من تنها دو نکته درباره مشابهت تریستان و ایزوت با ویس و رامین در یادداشت‌های دکتر فرایدنبرگ (O. M. Freidenberg) (۱۹۳۲) یافتم:

۱. پرویز ناتل خانلری، همان، ص ۱۲-۱۳.

2. R. Zenker. Die Tristansage und das persische Epos «Wis und Ramin», dans «Romanische Forschungen» XXXIX, p. 322-369.

۳. رک. به مقاله

F. R. Schroeder: Die Tristansage und Persische Epos «Wis und Ramin», in: «German roman Monatsschrift» (XLII, 1961, p. 1-44.)

به نقل از:

Pierre Gallais, Genèse du roman occidental. Essai sur Tristan et Iseut et son modèle persan, p. 11.

من این کتاب را در «پیوند عشق میان شرق و غرب»، ۱۳۵۴، معرفی کرده‌ام.

۴. اشکانیان، در حدود ۵ قرن، از ۲۴۷ پیش از میلاد تا ۲۲۴ میلادی بر ایران فرمانروایی کردند.

الف - موردی که خدمتگزار (در ویس و رامین: دایه و در ترستان و ایزوت برانژین) به جای بانوی خویش به بستر همخوابگی شاه (موبد-شاه مارک) می رود.

ب - آنجا که پهلوان، چند گاهی دلدار خویش را فراموش می کند و دل به دلارای دیگر (گل-ایزوت سپیددست) می بندد.

ج - کناره گیری و رفتن ترستان به جنگل را نیز می توان با رفتن رامین به دیلم (درست تر، به مرزبانی رفتن او به ری و گرگان و کهستان: مصطفی مقربی) مقایسه کرد.^۱

اما نویسنده اندیشمندی که با بینش گسترده و معرفت به مبانی فرهنگ فلسفی و عرفانی ایران، از همانندی آندو داستان و یا بینش واحدی که بر هر دو حاکم است، سخن گفته، پژوهنده بلندپایه سوئسی دو روز مون است که در کتابی ارجمند و بسیار معروف به تفصیل چنین استدلال کرده است که ریشه های دینی یا عرفانی عشق خاکساری (amour courtois)، حکمت نوافلاطونی و مانویگری و تصوّف ایرانی است و تروبادورها یعنی سرایندگان عشق خاکساری، وابسته به فرقه کاتاریسم مانوی اصل و خود مانوی مشرب بودند و عشق خاکساری فی ذاته همان حبّ عذری و عشق صوفیانه است، و رمان ترستان نیز، ترجمان ناسره و دوپهلوی عرفان یا مذهب اسرار عشق خاکساری است، زیرا شرح قصه پرغصه کنهکاری از لحاظ قوانین عشق خاکساری یعنی زناکاری است^۲ و بنابراین، اسطوره ترستان از حال و هوای معنویت ایرانی بهره مند است و ریشه های مثالی (archétypique) اش در آن اقلیم روحانی یافت می شود.^۳

۳۵

محقق دیگری: پیر گاله، حتی در اثبات این امر که داستان ترستان و ایزوت الگوی ایرانی یعنی داستان ویس و رامین داشته کتابی نوشته است که بعداً به معرفی خواهم پرداخت.^۴ اما پیش از آن در همینجا باید خاطر نشان کنم که ادب شناسان صاحب نام و اعتباری، فرض الهام پذیری ترستان و ایزوت از ویس و رامین را نامعقول و غیرممکن دانسته و به دلایل استوار رد کرده اند: به گفته شادروان خانلری، مترجم توانای ترستان و ایزوت به فارسی: «اختلاف اصلی، میان این

۱. «همچنین داوری به آهن تفته در ترستان و ایزوت و گذشتن از آتش را در ویس و رامین باید به یاد آورد» (آقای مصطفی مقربی). ولادیمیر مینورسکی، ویس و رامین، ترجمه مصطفی مقربی، فرهنگ ایران زمین، جلد چهارم، ۱۳۳۵.

2. Denis de Rougemont, L'amour et l'occident, édition définitive, 1972.

اول بار در ۱۹۳۸ به چاپ رسید.

3. Denis de Rougemont, Les mythes de l'amour, 1961, P. 253.

ترجمه فارسی این کتاب با عنوان: اسطوره های عشق به قلم نگارنده چاپ شده است.

۴. هرمان اته (تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه رضازاده شفق، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷، ص ۷۵) می گوید: «این قصه (ویس و رامین) نه تنها در اصول، بلکه در جریان کلیه وقایع مشابه، به فاجعه عشقی «ترستان و ایزوت» شباهت دارد که دعوی نادرستی است.

یان ریپکا (تاریخ ادبیات ایران، ترجمه عیسی شهابی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴، ص ۲۸۸) هم می نویسد: «این داستان نظیره شرقی داستان ترستان و ایزوله... است.»

اما جورج مورین (G. Morrison) محتاطانه تر نظر می دهد که «این داستان شباهتهایی با افسانه ترستان و ایزوت دارد». جورج مورین، گل جادو در ویس و رامین، ترجمه مریم خوزان، معارف، آذر-اسفند ۱۳۶۹.

دو داستان در خاتمه آنهاست. عشق ترستان و ایزوت به مرگ دو عاشق پایان می‌پذیرد و در این منظومه از نخست میان عشق و مرگ پیوندی هست؛ و حال آنکه در منظومه ویس و رامین، سرانجام عاشقان، وصل و خوشبختی و زندگانی دراز است.

«اختلاف دیگر آنست که در منظومه ترستان و ایزوت برای عشق نامشروع زن شوهردار با خویش شوهر، عذری هست و آن اینکه عاشقان شریقی جادوئی نوشیده‌اند که به تأثیر آن، زندگانی و مرگشان به هم پیوسته است و در این دلدادگی، آزاد و مختار نیستند. اما در منظومه ویس و رامین چنین عذری نیست و اگر هست اینست که در کودکی باهم پرورده شده‌اند، و البته این بهانه برای گریز از حکم شرع و عرف، کافی نیست. همین جبری که در عشق ترستان و ایزوت هست، سرگذشت ایشان را گیرنده‌تر و غم‌انگیزتر می‌سازد و سرانجام نیز مرگ، گناه دو دلداده را می‌شوید.

«نکته دیگر آنکه داستان ترستان، پهلوانی تر و رزمی‌تر است و در ویس و رامین، جنبه بزمی غلبه دارد. به هر حال مشابهت‌هایی که میان این دو منظومه هست آنقدر نیست که برهان ارتباط آنها با یکدیگر یا وحدت مأخذ و اصل هر دو باشد».

ولادیمیر مینورسکی در مقاله‌ای که پیشتر از آن یاد شد، به همین تفاوت‌ها و نیز نکته‌ای شگفت اشاره کرده بود، بدین‌قرار:

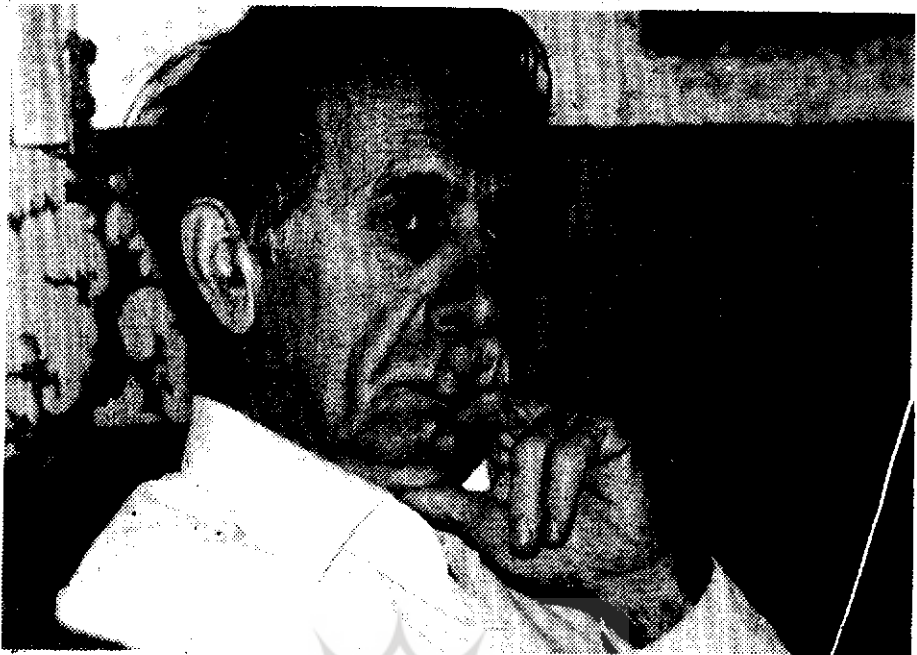
«مطالب جداگانه و غیر مشابهی که در دو داستان هست، مسلماً از تخیل انسانی که دامنه نامحدود دارد، مایه گرفته است. یک نکته که به کلی در دو منظومه باهم متفاوت است، عوامل جادوئی است که سرنوشت دو دلداده را در داستان سلتی، در زندگی و مرگ به هم پیوسته است و از آن گزیری ندارند. اما در داستان ویس و رامین چنین نیست و عامل جادویی، تنها طلسمی است که دایه افسونکار می‌سازد. محیط دو داستان نیز به کلی باهم اختلاف دارد. دریا که در زمینه ترستان و ایزوت پیوسته در کار است، طبیعتاً در داستان ایرانی به چشم نمی‌خورد. یکی از صحنه‌های عجیب منظومه گرگانی، تاب و ایستادگی دلدادگان در برف و سرماست. وجود برف به عنوان عاملی در داستان عاشقانه در محیط خاص ایرانی غیر مترقب می‌نماید، لکن در اینجا تصویری که داستان‌سرای نخستین از سرزمین پارتی شمال دارد، به چشم می‌خورد».

این ناهمانندی‌ها که جزئی هم نیست، حاکی از واقعیتی محرز یعنی ریشه‌های متفاوت دو منظومه است که یکی از فرهنگ دوران اشکانی سیراب می‌شود و دیگری از معتقدات سلتی.

ادب‌شناسان برجسته و صاحب نام و اعتبار و در رأس همه گاستون پاری^۱، عناصر سلتی اصل منظومه ترستان و ایزوت را یک به یک برشمرده، موبه‌مو شرح کرده‌اند. گاستون پاری در شرح منشأ سلتی منظومه ترستان و ایزوت خاطر نشان می‌سازد که قهرمان منظومه، بیشتر نیمه‌خداست تا انسان، یعنی همچون نیمه‌خدایان اساطیر، قهرمانی فرهنگی‌آموز و تمدن‌آفرین است و مأخذ مهردار

۱. همان، مقدمه مترجم، ص ۱۳.

2. Gaston Paris, Tristan et Yseut in: Poèmes et légendes du moyen âge. Paris, 1900.



♦ دکتر جلال ستاری

و اسرارآمیز و سرنوشت‌ساز و نیز مفهوم عشق قهرآمیز یا جبری و محتوم بودن دلدادگی و زاده‌شدنش از سرنوشتی کور، همان جادوگری کهنسال سلتی است^۱. مضمون اصلی داستان، محتوم بودن عشق است که بدین سبب برتر از هر قانونی است و عشاق تا پای جان بدان وفادارند. نوشداروی جادویی، نماد همین جادوکاری و افسونگری عشق است و شرح سزی که شرح‌دادنی نیست و بیان این معنی که عشق مسئولیت‌پذیر نیست و عاشق و معشوق بی‌اختیارند^۲.

گذرا این نکته را هم نگفته نگذارم که بعضی احتمال داده‌اند که ممکن است هر دو منظومه از منبعی مشترک آن هم هندی، مثلاً رامایانه، تراویده باشند. پردازنده این فرضیه، بارون ر. ستاکلبرگ (Baron R. Stakelberg ۱۸۹۶) است که معتقد است «با وجود روح ایرانی که در ویس و رامین هست، صورت کنونی آن، امکان این را که داستان از خارج یعنی از هند در ایران راه یافته باشد، به ذهن می‌آورد. مسلماً قبول چنین امری تنها مبتنی بر اشاراتی به نقاط هند (مانند ملون: دیبای ملون که ظاهراً تحریف‌خوانی ملتان است) یا گیاهان (نیلوفر) که در آثار نویسندگان دیگر نیز هست، نمی‌تواند بود. اما چون وجه مشترکی میان اصل داستان و حماسه‌های کهن ملی ایران نیست، قهرمانانش ارتباطی با افسانه‌ها و اساطیر کهن ایران قدیم ندارند، و به‌مناسبت اینکه شالوده و زمینه اصلی داستان با مندرجات تریستان و ایزوت تطبیق می‌کند، با اینکه زمینه داستان رنگ ایرانی به‌خود گرفته است، می‌توان پذیرفت که منشأ مشترک این هر دو افسانه ایرانی و غربی، سرزمین هند است.

1. Le roman de Tristan et Yseut renouvelé par Joseph Bédier, 1946. (مقدمه گاستون پاری).

2. Le roman de Tristan et Yseuct, renouvelé par Joseph Bédier, 1946. از مقدمه گاستون پاری.

«می دانیم که هند برای آسیا، گنجینه فناپذیری از افسانه‌های پریان و موضوعهای شاعرانه فراهم آورده است. هم اکنون، تنها در هند است که ویس و رامین ارج و بهایی دارد، و در ایران اگرچه از فرهنگها برمی آید که در زمان قدیم بسیار مورد توجه بوده، اکنون فراموش شده است»^۱.
شایان ذکر است که این فرضیه امروزه هواخواهی ندارد.

اینک باید به شرح نظریات پیر گاله^۲ بپردازیم که بسیار کوشیده تا ثابت کند که مأخذ ترستان و ایزوت، ویس و رامین گرگانی است.

پیر گاله که می گوید فارسی نمی داند^۳ و ویس و رامین را از طریق ترجمه فرانسوی منظومه به قلم پیر ماسه می شناسد، نظر گاستوی پاری را که ترستان و ایزوت نسلی اصل است، قبول ندارد و مردود می شمارد و می پندارد که مأخذ آن یعنی داستان ویس و رامین، در اوایل قرن ۱۲ میلادی از ایران که روزگاری دراز، میان شرق و غرب واسطه و وسیله انتقال علم و ادب و فلسفه خاورزمین به سرزمین باختر بوده است^۴، به فرانسه کوچ کرده است^۵، چه در واقع هیچ نشانی از داستانی چون ترستان و ایزوت، در غرب، پیش از قرن ۱۲ میلادی نیست و رمان ترستان ناگهان چون شهاب در سال ۱۱۴۰ در آسمان ادب فرانسه پدیدار می گردد و البته چنین داستانی در غرب ساخته نشده است، بدین دلیل که ممکن نبود در فرهنگ غرب، آفریده شود^۶. در رمان ترستان و ایزوت، شور و شهوت عشق و مهرورزی می جوشد^۷ و چنین جوشش و غلیانی، تنها در جامعه‌ای غیر غربی، یعنی جامعه‌ای که در آن، شادی دوست داشتن بر غم عشق می چربد و عشق برتر و نیرومندتر از مرگ است و ثمره عشق، زندگانی دراز و کامرواست نه مرگ و درد و جنون، امکان پذیر بوده است^۸.

پیر گاله برای اثبات نظریه خویش، همه حوادث و وقایع مهم و معنی دار ویس و رامین و ترستان و ایزوت را برمی شمارد و موبه مو باهم قیاس می کند و نتیجه می گیرد که داستان ایرانی مأخذ داستان غربی است، چون مثلث (شاه و ملکه و فاسق ملکه) در یکی با همان مثلث در دیگری قابل تطبیق است و در هر دو داستان، مضمون اصلی، حدیث زناکاری و شوهر فریبی و دروغزنی و نیرنگ بازی زن برای فریب دادن همسر است و فاسقان در هر دو داستان، خویشاوند شوهرند و در هر دو، طلسم به کار رفته (نوشیدن مهر داروی جادویی و بستن مردی موبد بر ویس؛ به طلسم دایه، تن موبد جاودانه بر کام همسر جوانش بسته می ماند) و در هر دو، دایه پُردستان به خواست ملکه، شبی، همبستر شاه می شود و در هر دو، رامین و ترستان با زنی جز ویس و ایزوت ازدواج می کنند (با ایزوت سپید دست و گل) و در هر دو، ویر آتش برای اثبات بیگناهی، یعنی سوگند خوردن و از آتش

۱. ولادیمیر مینورسکی، همان، ص ۶۶ و ۶۷.

2. Pierre Gallais, Genèse du roman occidental... 1974.

۳. همان، ص ۲۲.

۴. همان، ص ۱۵۵.

۵. همان، ص ۲۸ و ۳۸.

۶. همان، ص ۱۸.

۷. به قول صادق هدایت ویس و رامین «در توصیف (عشق) سرکش جوانی، همپایه با رومان معروف Lady Chatterly's lover: D. H. Lawrence می شود. چند نکته درباره ویس و رامین، پیام نو، سال اول، ۱۳۲۴، شماره‌های ۹ و ۱۰.

۸. همان، ص ۳۲-۳۳.

گذشتن، هست و خلاصه آنکه شخصیتها و مضامین و بنمایه‌ها در هر دو مشابه‌اند. اما اگر صورت احوال، در دو داستان یکی است، برعکس «معنای» شان آشکارا ضد یکدیگر است، بدین وجه که تریستان و ایزوت می‌میرند ولی ویس و رامین زنده می‌مانند و به مدت ۸۰ سال در خوشبختی و کامکاری حکم می‌رانند! این بهروزی و نیکیبختی ویس و رامین و مرگی دلخراش تریستان و ایزوت، فرق عمده میان دو داستان است و حاصل دستکاری اعراب!

به اعتقاد پیر گاله ایرانیان در ساخت و پرداخت داستانهای عاشقانه: چون داستان زاریادرس (Zariadrès) و اُداتیس (Odatis) که آتنه (Athénée) نقل کرده^۲، و یا داستان پانته (Panthée) و آبراداتاس (Abradatas) که گزنفون آورده^۳، و نیز داستانهایی چون زال و رودابه و رستم و تهمینه و سیاوش و سودابه و بیژن و منیژه و گشتاسپ و کتایون و اردشیر و گلنار و خسرو و شیرین و شیرین و فرهاد، توانا بوده‌اند و این عشق و دلدادگی در داستانهای ایرانی غالباً کامیاب و خردمندانه و معتدل است، بر خلاف عشق در داستانهای عربی که همواره عشق شیفتگی و جنون‌آسا و مرگبار است. داستان عاشقانه ایرانی غالباً داستان عشق و دلدادگی شاهان و شاهزادگان و کسانی است که از دودمان شاهی‌اند و بدین جهت قرین کامکاری است^۴. به بیانی دیگر، حدیث عشق و دلدادگی در داستانهای ایرانی به خوبی و خوشی پایان می‌گیرد و این عاقبت به خیری، نمودگار خوش‌بینی ایرانی یا خوش‌گمانی «مزدایی» است^۵. اما به زعم پیر گاله جان و روح عرب که در کویر زاده و بالیده است، ساختار دیگری دارد که پرفراز و نشیب و مجموعه‌ایست از حقیقات بس مختلف و بر خلاف «نبوغ آریایی» که هماهنگ و موزون و آینه تمام‌نمای وحدت در کثرت است، مشتمل بر صفات متضادی است که کنار هم چیده شده‌اند^۶. به گفته پیر گاله «ایرانی هرگز نمی‌تواند دریابد که چگونه شادی تن ممکن است سدّ راه شادی جان شود و چگونه وصل تن‌ها، ممکن است مانع وصلی جان‌ها گردد»^۷. بنابراین عشق - شیفتگی، عشق ذهنی که در عین حال آرمانگرا و خودشیفته است یا عشق به عشق که به گفته دو روزمون، همانا عشق به مرگ است^۸ یعنی: حبّ عذری، ویژه ایرانیان نیست، آن اعراب یا دست کم برخی از اعراب است^۹.

۱. همان، ص ۱۱۲.

۲. در کتاب سیزدهم *Banquet des Savants*، ترجمه فرانسه از *Thierry Sandre ۱۹۲۴ Amiens*.

۳. در *Cyropédie*.

۴. همان، ص ۱۵۹.

۵. همان، ص ۱۵۹ و رجوع می‌دهد به: H. Serouya, *La Pensée arabe, Que sais-je?* 1960, P. 17.

۶. همان، ص ۱۷۶.

۷. در کتاب یادشده: عشق و غرب، ص ۳۷. به اعتقاد دو روزمون، تریستان و ایزوت عشق را دوست می‌دارند، نه یکدیگر را و نیز سدّ و مانع در راه عشق را که جدایی‌آفرین و سرانجام مرگبار است، دوست می‌دارند. مانع باید باشد تا عشق بپاید. بنابراین می‌توان گفت که آنان درد و رنج را دوست می‌دارند.

۸. همان، ص ۱۷۶، مأخذ پیر گاله دو کتاب زیر است:

۹. A. Bausani: *Islamologie: Beyrouth*, 1964. J.-Cl. Vadel: *L'esprit Courtois en Orient dans les cinq premiers siècles de l'hégire*, 1968.

بنابراین از فرضیات پیر گاله باید چنین نتیجه گرفت که مرگ تریستان و ایزوت در انتقال فرضی داستان ویس و رامین از شرق به غرب، تحت تأثیر روحیه و ذهنیت عرب، بر اصل داستان افزوده شده است و پایان غم‌انگیز داستان، ساخته و پرداخته پیش عرب از عشق است که همه داستان‌های عذری‌اش با مرگ عشاق پایان می‌گیرد؛ زیرا برای ایرانی، مرگ عشاق نارواست و باز به قول پیر گاله اگر مرگ ایزوت از درد و غم عشق، از مأخذی «عربی» تراویده باشد، آن منبع محتملاً ورقه و گلشاه است که داستانی عربی است، جز پایانش یعنی زنده شدن عشاق به یمن نفس پیامبر که پایانی ایرانی است.^۱ و اگر چنین است پس باید پذیرفت که به داستان ویس و رامین، روزگاری صبغه عربی بخشیده‌اند و مرگ زودرس عشاق را جایگزین شهریاری طولانی آنان ساخته‌اند و بدینگونه ویس و رامین را کج تاب کرده‌اند، چون این عشق سنگ‌شده در قالب مرگ، ضد عشق پویا در هزارلای داستان‌های هزار و یک شب است.^۲

پیر گاله احتمال می‌دهد که انتقال فرضی ویس و رامین از ایران به غرب (فرانسه) پیش از نیمه قرن ۱۲ میلادی، در سه مرحله صورت گرفته باشد: نخست ترجمه داستان از پارسی به عربی، دوم سفر متن عربی از شرق به غرب اسلامی یعنی اندلس (چون بعید است که مسیحیان مغرب‌زمین آن را بی‌واسطه در شرق به دست آورده باشند) و سوم دست‌یابی جامعه مسیحی به متن عربی در اندلس اسلامی. اما آنچه در این میان روشن نیست اینست که «عربی شدن» فرضی ویس و رامین، در کجا صورت گرفته است: در ایران (اصفهان؟) یا جایی دیگر؟ به نظر پیر گاله دور نیست که در دربار پواتیه^۳، این استحالته یعنی آمیختگی داستان زیبای ایرانی که احتمالاً اعراب و مستعربان (داخل‌شونده بین عرب) آن‌را به آن دربار برده بودند با داستان سلتی همانندی، تحقق یافته باشد^۴ و عجب اینست که پیر گاله در این مرحله از تحقیق به چنین فرضی توسل می‌جوید و در توضیح آن می‌گوید: در واقع داستان تریستان، محصول ترکیب دست‌کم سه فرهنگ سلتی یا مردمی است: نخست عربی (که روایت فارسی گرگانی را مردم‌پستد کرد و رواج داد)، دوم سلتی (وگفتنی است که پیر گاله ویس و رامین و تریستان و ایزوت را با داستانهای عاشقانه همانند و سلتی اصل مانند پرسوال و لانسلو به دقت قیاس می‌کند) و سوم فرانسوی (به‌زبانهای oc و یا oil که خود از دیرباز، مشحون به عناصر سلتی و شرقی بود^۵ حال اگر تریستان در جوانسالی می‌میرد، از این روست که به گمان پیر گاله، در اصفهان یا در پواتیه و یا در Caen و تروا (Troyes) و لندن (شهرهای راویان مختلف داستان تریستان و ایزوت)، داستان ویس و رامین تحت تأثیر داستانی دیگر که با آن به طرز مبهمی همانند بوده و پایانی فاجعه‌آمیز داشته، چون داستان لیلی و مجنون و یا داستان عشقی سلتی اصلی که همواره شوم‌پی است، تغییراتی پذیرفته و دگرگون شده است و نیز بدین جهت که رمان‌نویسان فرانسوی، اسیر همان مشغله‌های ذهنی و یا قید و بند داستان‌نویسان ایرانی نیستند و بر خلاف داستان‌نویس

۲. همان، ص ۲۲۹ و ۲۳۰.

۱. همان، ص ۲۰۴ و ۲۰۸.

۳. پایتخت سابق ایالت Poitou واقع در جنوب فرانسه و سرزمین اصلی قوم سلت.

۵. همان، ص ۱۴۲.

۴. همان، ص ۱۴۱.

ایرانی که داستانش ساختاری تثبیت شده دارد: عاشق باید زنده بماند و سلطنت کند، در خلق رمان که صورتی نواز داستان‌نویسی است، آزادتراند^۱.

بدینگونه شعرای فرانسه با حدیث ترستان، رمانی ساختند که زمان دریاست. دریا طبیعتاً در ویس و رامین نیست و در ترستان و ایزوت، مرگبار است. اما معنای نمادین دریا که منجمله زنانگی و باروری است، در ایران بر خلاف غرب، دوسوگرا نیست. ایرانی خواستار آب است، نه گریزان و بیمناک از آن. زن را به آب و دریا که دوسوگراست: هم هستی بخش است و هم هستی ستان، مانند نمی‌کند، با گل و درخت سرو برابر می‌نهد، خواستار آب است تا کویر را گلستان کند. البته اینگونه نیست که آب و دریا در ایران به معنای نمادین زنانگی نباشد، چون چنین رمزی جهانگیر است. اما آب و دریا در فلات مرتفع ایران، کمتر از اروپا (خاصه) و یا کمتر از مناطق کویری آسیا که طوفانهای سهمگین می‌رویدشان و به شتاب درمی‌نوردد، دوسوگرایند. ایرانی بیش از آنکه از آب بترسد، دوستش می‌دارد و نیز به‌ویژه آن‌را وسیله می‌داند و به همین جهت معشوق را به گل سرخ و زنبق و سرو سهی مانند می‌کند که همه از آب زنده‌اند. از اینرو عشق ویس و رامین که جاودانه تخیل شده، پرخیر و برکت و سرآغاز سلطنتی دراز و کامرواست، همانند کاشتن نهال سرو و گسترش باغهای گل سرخ. پیشرفت در نظر ایرانی، غلبه بر دیو کویر خشک و بیابان بی‌فریاد است و تبدیل صحرای بی‌آب و علف به فردوس. در این بینش عشق نیز به‌ویژه، مایه آبادانی و خرمی و شادکامی است. از اینرو آن‌را مستقیماً به‌مظاهر مشهود و زنده حضور برکت خیز آب: یعنی سرو و گل سرخ و زنبق، مانند می‌کند و گره می‌زند^۲.

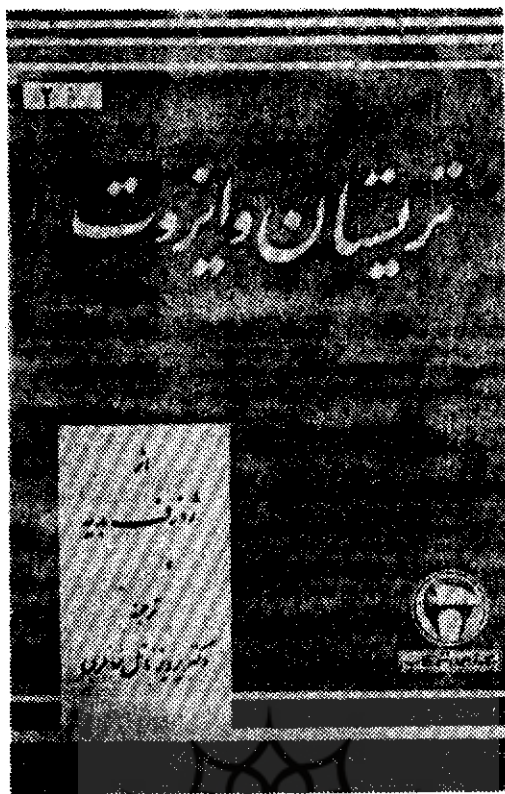
این بود ملخص پژوهش مفصل پیر گاله که البته بیشتر نظریه‌بافی است و بر اسناد و مدارک تاریخی مطمئن و متقنی استوار نیست، بدین علت که چنین شواهدی وجود ندارند. پژوهش پیر گاله چندان مورد توجه و عنایت قرار نگرفت و ادب‌شناسان فرانسه بدان اعتنایی نکردند، و گویی حتی آن‌را درخور نقد ندانستند. از اینرو، در پایان این مقاله تنها به‌ذکر خلاصه یک انتقاد از آن بسنده می‌کنیم. اما کندوکاو و پژوهش در داستان ترستان از دیدگاههای مختلف، برای روشن کردن گوشه‌های تاریکش از دیرباز همچنان ادامه دارد که ما برای مزید بصیرت خوانندگان ارجمند، نتایج برخی از آنها را همراه با ملاحظات خود که معلوم می‌دارند داستان از ویس و رامین الهام نپذیرفته است، به اختصار می‌آوریم.

رنه لویی که بر منشأ سلتی و برتانیایی و گالی (Gallois سرزمین ولز (Galles, Wales) داستان اصرار می‌ورزد، در اثبات نظر خویش از جمله می‌گوید^۳ ادب‌شناسان از دیرباز ملاحظه کرده‌اند که در ادبیات سلتی، زن است که مرد دلخواه خویش را برمی‌گزیند و تصاحب می‌کند و غالباً به‌رغم

۲. همان، ص ۲۳۱-۲۳۲.

۱. همان، ص ۲۱۳.

3. Tristan et Yseuet renouvelé en français moderne d'après les textes du XIIe et XIIIe siècles par René Louis, 1972.



تمایل وی، به اسارت خود درمی آورد^۱ و چنین است ایزوت. عشق در ادبیات ایرلندی، بدینگونه برانگیخته می شود که زن، مرد را به چالش می خواند و برمی انگیزد، یعنی اصطلاحاً با Geis یا طلسم و وردی جادویی^۲ مرد را به بند می کشد و همواره زن است که چنین می کند، و مثلاً به مرد می گوید به راستی اگر مردی، مرا بدزد و با خود ببرد! و بدینگونه سرخ همواره در دست زن است و اوست که پیشقدم می شود و ابتکار عمل به دست وی است.

عشق و عاشقی در ویس و رامین این مایه و صبغه جادویی را ندارد، اما به گمان من، فرق عمده میان عشق ویس و عشق ایزوت، در اینست که عشق برانگیخته مهرداروی جادویی، بیش از سه (یا چهار سال) نخواهد پائید^۳ ولی در ویس و رامین، چنین نیست و عشق، خواهش جاودانه تن است و چنانکه گفته اند، منظومه «در جو سنگین و خواهش آلود شبستان دم می زند»^۴. تریستان و ایزوت به سبب تأثیر جادویی مهر دارو، نمی توانند از هم دور باشند و حیلها می کنند تا به هم برسند، چون اگر همدیگر را یکروز نبینند، بیمار می شوند و اگر یک هفته نبینند، می میرند. اما در ویس و رامین، چنین نیست. البته پس از پایان یافتن تأثیر جادویی مهر دارو، گرچه تریستان از نگاه داشتن ایزوت،

۱. همان، ص ۲۷۲.

2. Sortilège, sort, défi.

۳. محمدعلی اسلامی ندوشن، جام جهان بین، ویس، چاپ پنجم ۱۳۷۰، ص ۲۰۳.

۴. همان، ص ۲۰۳.

پشیمان می‌شود و همسر شاه مارک را به او باز می‌گرداند، اما عشقشان همچنان می‌باید و آنان تا دم مرگ بر هم عاشقند، ولی این عشق، دیگر حاصل مهر دارو نیست، بلکه ثمره انس و مهرورزی سه‌ساله است و پس از سه (یا چهار) سال مصاحبت و همنشینی، ایزوت پاره تن ترستان شده است. فرق عمده دیگر به گمان من اینست که ایزوت با مارک، شوهرش و ترستان، هر دو عشق می‌ورزد، و مادام که تأثیر مهر دارو باقی است، آندو نه تنها درد و رنج جسمانی (سرما، گرسنگی...) حس نمی‌کنند، بلکه دچار رشک و حسد هم نمی‌شوند، منتهی پس از گذشت سه یا چهار سال، ترستان به مارک حسد می‌ورزد که از ایزوت کام می‌گیرد و ایزوت ز زینه موی به ایزوت سپید دست. حال آنکه در ویس و رامین چنین نیست، و ویس همواره یار وفادار رامین است و دل بسته او. اما اگر شاه موبد به طلسم دایه ویس، تا پایان زندگی بر ویس بسته می‌شود و ویس از هر دو شوی (موبد و پیرو) ناکام می‌ماند، زناشویی ترستان نیز با ایزوت سپید دست هیچ‌گاه (یا دست کم بیدرنگ؟) به مهرورزی نمی‌انجامد (بر خلاف زناشویی رامین که عشرت جوست با گل دختر رفیدا) و ترستان شیفته دلبر ز زینه موی و تحت تأثیر جادوی او، نمی‌تواند با دیگری نزد عشق بیازد، و در آن دوران فراق است که بر مارک که یار دیرین ترستان اینک در آغوش او غنوده است، رشک می‌برد.

و اما درباره این عشق عقل‌ربای ترستان و ایزوت، رنه لویی نظریه‌ای دارد که شنیدنی است. می‌گوید شاید برانژین که دختری همسن و سال ایزوت بوده است و سخت هوشمند و مکار و حيله گر، چون در کشتی‌ای که آنرا به سرپرستی ترستان از ایرلند به کورنوا (Cornouailles) می‌برده، می‌بیند که ایزوت بر ترستان شیفته شده است و ترستان نیز به‌وی دل باخته است ولی هر دو خموش‌اند و از عشق نوپا دم نمی‌زنند و پروای آن ندارند که به دلدادگی‌شان اقرار آورند، عمداً مهر دارو را که مادر ایزوت به‌وی داده تا به عروس و داماد بخوراند مگر مهر هم به‌دل گیرند، به ایزوت می‌آشاماند، نه به اشتباه، آنچنان که معروف است. پس در واقع درست‌تر این است که بگوئیم آن دو، در کشتی، پیش از نوشیدن مهر دارو، بر هم شیفته شده بودند، ولی وانمود می‌کردند که چنین نیست، یعنی عشق نوپدید را به‌روی خود نمی‌آوردند. از این رو برانژین که آن معنی را به فراست دریافته بود، مهر دارو را عمداً و نه سهواً به ترستان و ایزوت خوراند، تا مرد و زنی که لایق یکدیگرند، به هم برسند، اما البته بعداً تظاهر کرد که اشتباه کرده است و به همین جهت، یعنی چون دانسته چنین کاری کرده بود، به درخواست ترستان و ایزوت، می‌پذیرد که در شب زفاف، جایگزین ایزوت در بستر خواب شاه مارک شود تا وی در نیابد که همسرش دوشیزه نیست. برانژین بدین کار تن در می‌دهد، چون می‌داند که بانویش از زناشویی اجباری با مارک ناراضی است و نیز به همین دلیل، مهر دارو را نخست به ترستان که از تأثیر آن جادو بی‌خبر است می‌خوراند و بعد چنین فرامی‌نماید که خطا کرده است. در همه این موارد، به گفته رنه لویی، زن یعنی ایزوت است که سلسله جنبان است و پیشقدم است و قدرتمندتر از مرد یعنی ترستان است که در واقع بازیچه دست اوست و به جادوی ایزوت، اسیر و بندی وی می‌شود.^۱ اما در ویس و رامین چنین نیست.

ادب‌شناس دیگری نیز به همین Geis یا سحر و جادو که به جادوگر زنی چون ایزوت امکان می‌دهد تا دل محبوب گزیده خویش را به دست آورد و وادارش کند که او را برباید، اشاره می‌کند.^۱ این معنی و نیز عنصر سحر و جادوگری و پیکار با اژدها و سفر به جهانی دیگر یعنی Avallon یا جزایر نیکبختی که در رمان ترستان هست، در داستان ویس نیست. اما به گفته بیانسیوتو شاید هم عناصری چون دیدار عشاق هنگامی که جاسوسان آنانرا مراقب‌اند و یا دفن کردنشان در یک گور و دو نهال (بوته گل سرخ و بوته مو) که بر گور عشاق می‌رویند و شاخهایشان در هم می‌تند، در داستان ترستان، عربی اصل باشند.^۲

نکته چشم‌گیر دیگر، باز به گمان من، تفاوت میان سختی معیشت و بداوت عاطفی و اخلاقی سر آمدن جامعه و اشراف قوم و خشونت آداب و رسوم اجتماعی در داستان ترستان و نرملی و ظرافت زندگی فاخر درباری در داستان ویس و رامین است. زن در این جامعه فتودالی غرب، حال و روز ناخوشایندی دارد.^۳ جامعه اروپایی در قرون وسطی، جامعه‌ای نظامی است که در آن، نیروی جسمانی دارای اهمیت بسیار است و مدام در معرض خطر بروز بیماری‌های واگیر و قحط و غلاست. بنابراین زن بیشتر سر بار مرد است و در زناشویی و دیگر مسائل حیاتی، کمتر مورد مشورت قرار می‌گیرد و بر حسب سنت، و بنا به گفته پولس قدیس، «دختر شیطان» و «دختر حوا» محسوب می‌شود. چنانکه ایزوت را بر خلاف میل باطنی‌اش، به عقد ازدواج مارک درمی‌آورند. عشق خاکساری و اکنشی است در قبال این خوارداشت و کوچک‌شماری، البته فقط در محافل اشرافی. زن در این محافل، بنا به قاعده عشق خاکساری، ستوده و حتی سجده می‌شود و نقش و پایگاه مهمی دارد، بسان شاهدخت آلینور داکیتن (Aliénor d'Aquitaine) و دو دخترش: ماری دو شامپانی (Marie de Champagne) و Aelis de Blois که ممدوح تروبادوران بودند. صورت دیگر این عکس‌العمل، پرستش مریم بتول و شخصیت اسطوره‌ای مادلن است که نوعی حوای پشیمان و رستگار، محسوب است.

در جامعه فتودالی غرب، میان زنان اشراف و خواص و زنان عوام، از هر لحاظ: موقعیت اجتماعی و آزادی در رفتار و فرهیختگی و غیره، اختلاف فاحشی به چشم می‌خورد. زن طبقات فرودست بسان چارپایان کار می‌کرد و زن کاخ‌نشین از بیکاری و تنهایی ملال می‌گرفت، چون شوهرش غالباً یا به شکار می‌رفت و یا به جنگ؛ این بود که به عشق خاکساری و درباری می‌آویخت و دل خوش می‌کرد. و گفتنی است که آنچه زندگانی روزمره یکنواخت و کسالت‌بار بانوان دل‌تنگ کاخ‌نشین را تغییر داد و رنگ و بو بخشید، محصولات بود که در پی جنگهای صلیبی از شرق می‌رسید: چون مرواید و مواد رنگ‌کننده و ادویه و بخور و عاج و ابریشم و جز آن. ایزوت یک تن از

1. Gabriel Bianciotto, Les poèmes de Tristan et Yseut, Larousse, 1974, P. 13.

۲. همان، ص ۱۳.

3. Françoise Barbeau, Les Romans de Tristan et Yseut, introduction à une lecture plurielle. Larousse, 1972.

همین زنان جامعه اشراف غرب، پیش از جنگهای صلیبی و پیدایی عشق خاکساری است و یا مثل
اعلای سرکشی از رعایت قاعده عشق خاکساری است؛ گذشته از گوهر جادویی عشق شومی که او و
تریستان را به هم می پیوندد و به کام مرگ می کشاند.

در قیاس تریستان و ایزوت با ویس و رامین که در اصل داستانی مربوط به زمان اشکانیان و قلمرو
فرمانروایی آنان است، باید این ویژگی ها نیز مد نظر باشد و تنها به همانندی اشخاص و برخی
حوادث برجسته و مهم و حتی اشتراک در اعتقاد به قدرت شگرف عشق که همه موانع را از سر راه
برمی دارد، بسنده نشود. حال «اگر کسی، مبنای این همانندی احساسات قهرمانان و حالت روحی
شاعران نسبت به آنان راه زمینه ملوک الطوایفی مشابهی بداند؛ چنین سنجشی، از تعمیمی مبهم فراتر
نمی رود، زیرا خراسان و کورنوای، از نظر جغرافیایی بسیار از یکدیگر دوراند و نمی توان پذیرفت
که ارتباطی مستقیم یا غیر مستقیم میان آنها بوده است»^۱.

این نکات را ادب شناس دیگری روشتر باز نموده است.^۲ می گوید امروزه هم قبول دارند که
تریستان پهلوانی است از مردم شمال اِکس (Ecosse)، اما اقوام مختلف سلتی [ایرلندی، گالی
(ولزی، Gallois)، کورنوایی (Cornouaille) و برتانیایی] مستقیم یا غیرمستقیم در صورت بندی
افسانه دست داشته اند.^۳ این پایه و مایه سلتی از آبخشور سحر و طلسم و جادو سیراب است.
تریستان پهلزانی فرهنگ ساز است و همه چیز می داند: نوآوری (چنگ نیکو می نوازد)، شکار، نبرد،
مهرورزی، پرورش سگ، ساخت کمان و کلبه و تقلید آواز پرندگان؛ و اینها همه خصائص کسی
است که بیشتر «وحشی» است تا دریاری آداب دان! اما چون به علاوه شطرنج باز ماهری است و با
«هفت هنر» آشناست و چندین زبان می داند و ساز زن نامداری نیز هست، می توان او را در زمرة
ظرفای خوش آمیز هم به شمار آورد. گذشته از این، افسانه پر از حوادث شگرف است چون پیکار با
ازدها و غول و ارقام رمزی ۳ و ۴ و... و اشیاء رمزی، چون شمشیری که میان تریستان و ایزوت
به هنگام خواب قرار دارد و مارک آن را می بیند و گواه بر پاکدامنی آنان می پندارد و بناه گرفتن عشاق
در جنگل موروا (Morois) که به رازآمیزی تعبیر شده و جادوگر زنی که زخم های زهرآگین را درمان
می کند (و گفتنی است که هم ایزوت، ملکه ایرلند، جادوگر است و هم دخترش ایزوت، بسان پریان
در افسانه ها) و نقش عظیم دریا در داستان و سیمای اسطوره ای مارک که گوشه اش شبیه گوش های
اسب است (مارک به زبان برتانیایی یعنی اسب) و پرش سحرآسای تریستان بی آنکه آسیب ببیند و
سرانجام نوحه داروی جادویی که سبب ساز عشق غیر ارادی و همه توانی است که سرانجام عشاق را
به کام مرگ می کشاند، چون تأثیر مهرداروی جادو چنان قوی است که عشاق باید مدام عشق بورزند،
ورنه می میرند! و این چنین، مرد و زنی که از پیش مظاهر برجسته آرمان عشق خاکساری محسوب
می شوند و فرض بر این است که در دلآوری و زیبایی و آداب دانی مانند ندارند، به سبب اسارت در

۱. ولادیمیر مینورسکی، همان.

2. Emmanuèle Baumgartner, Tristan et Yseut, De la légende aux récits en vers, PUF. 1987.

۳. همان، ص ۱۶.

بنجۀ عشقی قوی دست و جادویی، با جهانی تحت سلطۀ شرّ و خواهش تن درمی‌افتند^۱ و از این همه در داستان ویس نشانی نیست جز سورت عشق که آنهم انسانی است و مایۀ جادویی ندارد. البته ترستان عاشق افتاده خاکسار (Courtois) نیست و رفتارش با ایزوت و مارک، غالباً خلاف منشور خاکساری است. و بیگمان فرق است میان عشقی که نشاط و وجد و شغف و شکوه سرسپردگی به معشوق را بی‌ارضای تمنای جنسی، مطابق ناموش عشق خاکساری، می‌ستاید و آرزوی لگام‌گسیخته ترستان، رمان ترستان و ایزوت، در ستایش آرزوی برآورده نشده و ناروا کامی در عشق، سبب‌ساز کمال‌یابی، به‌موجب قاموس عشق خاکساری، نیست، ستایش خفت و خیز است، و نوشدارو که میهی است، مانع از تحقق عشق خاکساری است که مستلزم امساک است. بنابراین شیفتگی آندو بر هم، به‌راستی از مقولۀ عشق و دوستی نیست و ربطی به عشق ظرفا (Fin'amor) ندارد، بلکه تمنای جنسی مهار نشده است و آنچه‌آن نیرومند است که ترستان و ایزوت هیچ‌گونه نیازمندی جسمانی دیگر از قبیل گرسنگی و تشنگی و درد و سرما و گرما... حس نمی‌کنند و نیز آن عشق قدرت و سطوتی دارد که هرگونه قضاوت اخلاقی و اضطراب را پوچ و بی‌معنی می‌کند، چون عشقی جبری و قهری و ثمرۀ نوشداروست، و به‌بیانی دیگر، عشقی است موجب بی‌نظمی در جامعه، منتهی برای آنکه معلوم شود و بفهمانند که عشق، علی‌الاصول، موجب بی‌نظمی است، مهر دارو را بهانه قرار داده‌اند. اما این عشق با پایان یافتن تأثیر اکسیر، چنانکه گفتیم، زایل نمی‌شود، بلکه منی‌پاید و این‌بار عشقی اجباری و تحمیلی نیست، بلکه ارادی و اختیاری است، منتهی با پنهان‌کاری‌ای محیّانه. گفتنی است که در یکی از روایات داستان، ایزوت بر جنازۀ ترستان رو به‌سوی شرق یعنی ارض قدس می‌کند و از خدا مرگ می‌طلبد، و شگفت است که آخرین راز و نیاز ملکه‌ای ایرلندی و سلتی نژاد با سرزمین موعود باشد. اما این دعا و ندبۀ ایزوت، معنایی رازورزانه و نه دینی به‌معنای خاص واژه دارد بدین معنی که آرزوی مرگ، جدایی از ترستان را که ایزوت باور نداردش، به‌وصلی جاودانه بدل می‌کند^۲، چون روانِ دو دل‌داده در مینو به‌هم خواهند رسید و بیهوده نیست که به فرمان مارک داغ‌دیده، نعش‌های آندو را در یک گور به‌خاک می‌سپارند و بر خاک ایزوت، بوته گل سرخ می‌کارند و بر خاک ترستان بوته مو و دو نهال می‌بالند و شاخه‌هایشان به‌هم می‌تند، چنانکه دیگر نمی‌توان از هم جدایشان کرد. ناگفته پیداست که این مایۀ جادویی و رمزی در ویس و رامین وجود ندارد.

سرانجام ادب‌شناس ما در نقد نظریه پیر گاله می‌گوید: فرضیۀ پیر گاله این مزیت را دارد که اهمیت تأثیر شرق را در ادبیات قرون وسطی خاطر نشان می‌سازد، ولی ریشه‌های سلتی مضمون داستان ترستان و ایزوت را که انکارناپذیر است و نیز پیوندهای آن داستان را با کلّ مواد و مصالح برتانیایی، دست کم می‌گیرد. همچنین به‌اندازۀ کافی به‌زمینه و سیاق فرهنگی و ادبی‌ای که داستان در دامانش بالیده و تحقیقاً نشان از ظهور عشق خاکساری و پیدایی اخلاق گیتی‌بانه عشق و عاشقی دارد، عنایت نمی‌کند^۳.

۲. همان، ص ۹۳.

۱. همان، ص ۳۸-۳۹.

۳. همان، ص ۱۸-۱۹.

این پس‌زمینه فرهنگ و عشق خاکساری^۱ که به داستانهای منظومه‌های قرون وسطای اروپا وحدت می‌بخشد (گرچه رمان ترستان، نقض قواعد خاکساری است) و نیز رمز و رازهای سلتی اصلی که در رمان ترستان و داستانهای همانندش، شکفته شده و حال و هوای وهمناکی آفریده است، به مذهب اسرار یا عرفان (ناسوتی و دنیوی) تعبیر شده است.^۲ به علاوه در رمان ترستان و ایزوت، عشق و مرگ به هم پیوسته است و این معنی ماده را غلیظ‌تر کرده است. اما از اینهمه در ویس و رامین نشانی نیست.

معهدا به‌رغم آنکه عشق در داستان ترستان و ایزوت هیچ پیوندی با اخلاق خاکساری و عشق بی‌فرجام تروبادوران که به‌زعم آنان، مایه استکمال عاشق نارواکام بود، ندارد و عشقی جسمانی و طالب هماغوشی و کام‌گیری است (و به‌همین جهت‌ترین دو تروا، داستانسرای نامدار قرون میانه فرانسه در رمان Cliges، آن عشق محتوم و شوم را مردود و مذموم می‌شمارد و بر ایزوت به‌سبب رفتار فضاحت‌آمیز و گستاخانه و بی‌پروایش خرده می‌گیرد)، ترستان مثل اعلای عاشق شهید یا شهید راه عشق (fin amant)، به‌نظر آمده است و تفاوت میان چنین عاشق سرانداز و رامین عشرت‌طلب، از زمین تا آسمان است. می‌دانیم که ترستان زخمی برمی‌دارد که تنها ایزوت جادوگر قادر به درمان آنست و از این‌رو به ایزوت پیام می‌فرستد که به‌یاریش بشتابد. ایزوت می‌پذیرد و آن دو یار دیرین قرار می‌گذارند که اگر ایزوت در کشتی بود، بادبان سفید برافرازند. وقتی کشتی با ایزوت به کرانه نزدیک می‌شود، ایزوت سپیددست از حسد به ترستان می‌گوید که بادبان سیاه است و ترستان می‌میرد و ایزوت هنگامی فرامی‌رسد که ترستان را به خاک می‌سپارند و از غم، بر جسد وی جان می‌دهد، بر خلاف ویس و رامین کامکار که شادکام می‌زیند و پس از عمری دراز، در نعمت و عزت، از جهان می‌روند.

قصه عشق عالمگیر است و کهنه نمی‌شود و هر قدر بگویند و بسرایند باز نامکثر است. از این‌رو بهتر آن است که به‌جای سعی در کشف منبعی مشترک و یا مأخذ واحد احتمالی، باور کنیم که عشق بسان سفره‌آبی عمیق به‌پهنوری جهان است که در جاهای مختلف، در پی هم و یا همزمان و بی‌ارتباط باهم، از ژرفای زمین می‌جوشد و چون شطی خروشان روان می‌شود.

۱. Cortezia. fin amor, Courtoisie = Cortezia.

واژه‌ای اکتیانیایی است (اکتیانیا واقع در جنوب فرانسه، مهد فرهنگ خاکساری است). در آن زبان، لغت amour (عشق) مؤنث است، چنانکه در فرانسه قدیم نیز مؤنث بوده است. صفت fin (ظریف) مبین کمال عشق است.

۲. «عشق در ویس و رامین، جنبه عرفانی و مینوی ندارد، آنگونه که در ادبیات عرفانی ما نموده می‌شود، و یا حتی آنگونه که در ادبیات مغرب‌زمین، تجسمش ترستان و ایزوت هستند. عشقی است متکی بر «اصالت جسم» بیشتر نزدیک به عشقی که از جانب فروید و دی. اچ. لارنس ادراک شده است». محمدعلی اسلامی ندوشن، جام جهان‌بین، همان، ص ۲۱۸.